



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله «مهر» که فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم نکاح شرایع است، مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) درباره مهر در فصل دوم این مطالب را بیان کردند که باید مالیت داشته باشد و مانند آن، اما مالیت داشته باشد «عند العاقدین» ولو در فضای اسلامی این مالیت نداشته باشد؛ لذا آنجا که زوجین ذمی اند و عقد کردند با مهر قرار دادن خمر و خنزیر و مانند آن، آن عقد صحیح است و مهر هر دو صحیح است و اگر زوجین یا «أحد الزوجین» مسلمان بودند و عقد بستند بر خمر و خنزیر، عقد صحیح است ولی مهر باطل است و چون مهر نه جزء عقد است و نه شرط صحت عقد، لذا با بطلان مهر، عقد صحیح خواهد بود و در مقام ادا تبدیل به «مهر المثل» می شود.^۱ فرق این دو قسمت را هم مرحوم صاحب جواهر بیان کردند.^۲

بحث جلسه قبل که مرحوم صاحب جواهر به عنوان نقد بعد فرمود نافع است؛ یکی درباره قاعده «اشتراک تکلیف» است و یکی درباره قاعده «الزام»^۳، این نقدی است بر فرمایش مرحوم محقق که اصلاً چرا شما می گوئید به اینکه این مهر صحیح است باید خمر و خنزیر بدهند؟! برای اینکه تکلیف مشترک است و چون تکلیف مشترک است و اصلاً خمر و خنزیر مال نیست، نباید مهریه آنها به عنوان خمر و خنزیر درست باشد. حالا ما با آنها در

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۹.

۳. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۹، ص ۳۲۲؛ «الزُّمُّهُمْ بِمَا أَلْزَمُوا أَنْفُسَهُمْ».

معاملات براساس قاعده «الزام» عمل می‌کنیم حرفی دیگر است. تمام یعنی تمام! تمام زحمت‌های جلسه قبل برای همین بود که اشکال صاحب جوهر بر مرحوم محقق وارد است.

پرسش: تکلیف بر کفار شأنی است یا فعلی؟

پاسخ: فعلی است. همان براهینی که آیات سوره مبارکه «مدثر» بود همین بود؛ به اینها می‌گویند که چطور شد که به جهنم افتادید؟ می‌گویند ما نماز نمی‌خواندیم، فلان کار را نمی‌کردیم و فلان کار را نمی‌کردیم: ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيَوْمِ الدِّينِ﴾^۱ هم فروع را «بالفعل» می‌توانند ترکش را عقاب کنند و هم اصول را؛ این معلوم می‌شود برای مسلمان فاسق نیست، برای کافر است. در سوره مبارکه «مدثر» این بود، سؤال می‌کنند چرا به جهنم افتادید؟ می‌گویند: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾^۲ و بعد ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيَوْمِ الدِّينِ﴾؛ معلوم می‌شود این اشتراک تکلیف «بالفعل» هست. می‌گویند چون ما قیامت را - معاذالله - قبول نداشتیم یعنی کافر بودند و نماز نمی‌خواندیم به این روز افتادیم؛ معلوم می‌شود که تکالیف فعلی است. تمام یعنی تمام! تمام زحمت‌های جلسه قبل برای همین بود که ثابت بشود که اشکال بر مرحوم محقق وارد است.

یک مطلب این است که ما یک مقام عقد داریم، یک مقام وفا. این را عرض می‌کنیم برای اینکه شاید امروز به همه فرمایشاتشان نرسیم؛ اما در این قسمت مرحوم شهید ثانی در مسالک این مطلب را دارند که آن سخن ناتمام است. اصل عبارت به این قسمت برمی‌گردد، البته مطالب قبلی را هم باید بازگو کنیم. مرحوم محقق در متن شرایع دارد «و یکفی فی المهر مشاهدته إن کان حاضراً و لو جهل وزنه أو کیله كالصبرة من الطعام و القطعة من الذهب»^۳.

۱. سوره مدثر، آیه ۴۶.

۲. سوره مدثر، آیه ۴۳.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۸.

مهر نه اندازه خاص دارد، بلکه «ما تراضیا علیه» باشد که هنوز این بحث مانده منتها این را اشاره می‌کنیم برای اینکه فرمایش مرحوم شهید را خوب مطالعه کنید. مرحوم محقق می‌فرماید به اینکه مهر حد خاص نصاب مخصوص مثل زکات و مانند آن ندارد، و مشاهده او کافی است لازم نیست آن را وزن کنند یا کیل کنند؛ اگر یک مقدار گندمی را دیدند یا یک مقدار طلایی را دیدند - طلا موزون است آن مکیل است - لازم نیست گندم را کیل کنند یا طلا را وزن کنند، همین‌که یک تکه طلا باشد و طرفین ببینند این می‌تواند مهر باشد، لازم نیست که کیل کنند یا وزن کنند صرف مشاهده کافی است. فرمایش ایشان این است که - مطابق با حرف‌هایی که سایر بزرگان هم در این زمینه فرمودند - مسئله «نکاح» نظیر مسئله «بیع» و امثال «بیع» نیست؛ در «بیع» اگر چیزی است که مکیل باشد «إلا و لابد» باید کیل بکنند مشاهده آن کافی نیست، اگر چیزی موزون باشد وزنی باشد «إلا و لابد» باید وزن بکنند مگر اینکه فروشنده قبلاً وزن کرده باشد یا کیل کرده باشد و گزارش بدهد که این وزنش آن است و خبر بایع طمأنینه‌آور باشد برای مشتری و اقدام به بیع بکنند.

پرسش: «قبضه» دارد، «قبضة من حنطة»!

پاسخ: بله این «قبضة من حنطة»، «حنطة» کیلی است یا وزنی است، این معلوم نیست که چند گرم است! اما این همین «قبضه» را اگر بخواهند در مسئله «بیع» قرار بدهند «إلا و لابد» باید مشخص بشود مگر اینکه خودشان بدانند. آن اصلاً ناظر به این نیست که وزن آن مشخص باشد کیل آن مشخص باشد، ناظر به قلت و کثرت است نه ناظر به وزن. در مبیع شما بگویید «قبضة من حنطة» این کافی نیست مگر طرفین وزنش را بدانند، چون اگر موزون است باید وزن و اگر مکیل است باید کیل و اگر معدود است باید عدد و اگر ممسوح است مثل پارچه و پرده باید که با متر مشخص بشود؛ همه اینها نصاب خاصشان مشخص است. ولی در مهریه اگر مکیل یا موزون یا معدود یا

ممسوح بود لازم نیست مثل بیع مساحتش کنند و زنش کنند عددش کنند، همین‌که ببینند کافی است «تکفی فی المشاهدة»؛ ولی در بیع ملاحظه فرمودید می‌گویند «لا تکفی المشاهدة» اگر مکیل است باید کیل بشود اگر وزن است باید وزن بشود. حالا انسان دو کیلو میوه روی میز هست یا داخل طبق هست همین‌طور بخرد که صحیح نیست مگر اینکه مصالحه بکنند در مصالحه این دقت لازم نیست ولی در بیع اگر مکیل است باید کیل بشود آن سه قسم هم همین‌طور؛ وزن و عدّ و مسح. از اینکه مرحوم محقق فرمود: «و یکفی فی المهر مشاهدته إن کان حاضراً ولو جهل وزنه أو کیله» برای همین است که این خرید و فروش نیست در آن مسامحه راه دارد و مانند آن. اگر بیع بود حتماً به یکی از اوصاف باید متصف می‌شد؛ یعنی تعیین حد می‌شد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، معلومیت کل آن به حسب شیء است؛ معلومیت مبیع به کیل و وزن و عدّ و مساحت است، معلومیت مهر به مشاهده است با همین هم کافی است. یک وقت عدد است می‌گویند ده تا سکه، بیست تا سکه؛ یک وقت است که طرفین مشاهده می‌کنند معلوم هست «بالمشاهدة». در بیع باید معلوم باشد «بالکیل أو الوزن أو العدّ أو المسح»، در مهر معلوم باشد ولو «بالمشاهدة». اینکه می‌فرماید: «یکفی فی المهر بالمشاهدة» برای اینکه وزن مهر، وزن خرید و فروش و مانند آن نیست.

یک بیانی مرحوم شهید ثانی در مسالک دارند که سه چهار روز قبل این بحث طرح شد و از آن بیان معلوم می‌شود که فرمایش ایشان ناقص است. ایشان می‌فرمایند به اینکه ضمان در مسئله «مهر» ضمان ید است نه ضمان معاوضه.^۱ مگر ما در ضمان حصر عقلی داریم که یا به ید است یا به ضمان معاوضه؟! ما حصر عقلی که نداریم!

۱. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۷۱.

سه چهار روز قبل در آن هفته یا اوایل این هفته بود بحث شد به اینکه چند قسم ضمان ممکن است داشته باشیم. ضمان مهر نه از سنخ ضمان معاوضه است «کما فی البیع»، نه از سنخ ضمان ید است کما در «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»^۱ در «بیع» و امثال «بیع» از عقود صحیحه ضمان، ضمان معاوضه است. این شیء مثلی است یا قیمی کاری به آن نداریم، هر چه در متن عقد در قبال این شیء قرار داده شد آن عوض است و مشتری ضامن همان است. حالا این ظرف در بازار فراوان است مثلی است، یا این ظرف کمیاب است قیمی است؛ نه به قیمت کار داریم و نه به مثل، بلکه به ثمن کار داریم هر چه که ثمن قرار گرفت آن تحت ضمان مشتری است. این می شود ضمان معاوضه. در ضمان ید اگر این مثلی بود مثلی، قیمی بود قیمت. ولی مسئله ضمان بضع نه از سنخ ضمان ید است و نه از سنخ ضمان معاوضه. اینکه می گویند «مهر المثل»، خیال نشود که این مثلی است، مثلی برای خود آن کالا و آن عین است؛ این مهری است که مماثل این زن دارد، حالا در هر زمان و زمینی فرق می کند. «مهر المثل» غیر از مثلی است؛ لذا آن سه چهار روز قبل ثابت شد که این مهر از سنخ ضمان ید نیست، از سنخ ضمان معاوضه نیست، بلکه یک شیء دیگر است.

طبق این دو فرمایشی که مرحوم صاحب جوهر تلاش کردند اشکال کردند بر مرحوم محقق و امثال مرحوم محقق که گفتند «ما یظهر من المصنف و غیره» که اگر اینها عقد کردند باید قیمت را بپردازند، چرا قیمت را بپردازند؟! خمر و خنزیر که قیمت ندارد! باید بگویید «مهر المثل». چون فرق نمی کند اینها مسلمان باشند یا کافر باشند، در روایات دارد که اصلاً این قیمت ندارد. چون قیمت ندارد و بضع هم بدون عوض نیست باید «مهر المثل» را بپردازند. حالا

۱. مکاسب (الحشی)، ج ۲، ص ۲۲؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

تنها توانستند در برابر سایر فقها بایستند و مقاومت کنند یا نه؟ این حرفی دیگر است، ولی اینکه فرمودند «فتأمل جيداً فإنه دقيق نافع» مطلب دقیقی است؛ یعنی هم قاعده «اشتراک تکلیف» را تبیین کردند هم قاعده «الزام» را.^۱

مطلب دیگر این است که یک وقت است که عقد مشکل دارد، یک وقت است که وفا مشکل دارد. اگر چنانچه دو نفر ذمی ازدواج کردند و مهریه آنها خمر و خنزیر شد، اینها همچنان در عالم ذمیّت ماندند؛ اینها نه در عالم عقد به حسب ظاهر «علی ما هو المشهور» با صرف نظر از این دو بیان لطیف صاحب جواهر - یعنی قاعده «اشتراک تکلیف» و قاعده «الزام» - مشکل دارند و نه در مقام مهر؛ هم خمر و خنزیر را مال می‌دانند، هم می‌توانند بدهند. ولی اگر در مقام وفا یعنی حدوثاً هر دو ذمی بودند بعد هر دو یا یکی مسلمان شدند، این در مقام وفا مشکل دارد، در مقام عقد مشکلی ندارد. در «بیع» هم همین‌طور است؛ در مقام «بیع» اگر چنانچه چیزی را خرید به ذمی و خمره‌ای از خمر، آن در مقام عقد صحیح بود اما در مقام وفا مشکل دارد. آیا این عقدش باطل است؟ یا نه، چون در مقام وفا مشکل دارد باید قیمتش را بپردازد؟ آیا این قیمت‌پذیر است یا نه؟ می‌گوید «عند المستحل» قیمت‌پذیر است. با صرف نظر از این دو بیان لطیف صاحب جواهر، این است که این عقد در مقام حدوث مشکلی ندارد، در مقام وفا مشکل پیدا می‌کند. در مقام وفا مشکل پیدا می‌کند یعنی چه؟ یعنی این دو ذمی آن وقتی عقد می‌بستند هر دو خمر و خنزیر را حلال می‌دانستند، الآن که هر دو مسلمان شدند یا یکی مسلمان شد، این شخص خمر را حلال نمی‌داند چگونه قیمت را ادا کند؟!

ما یک وقتی بحث در مقام عقد داریم و یک وقتی در مقام وفا؛ اگر چنانچه اینها در مقام عقد ذمی بودند بعد مسلمان شدند، وفای اینها مشکل دارد نمی‌توانند این مهریه را وفا کنند. حالا این مهریه که نمی‌توانند وفا کنند مهر

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۹ و ۱۰.

باطل است، یا نه مهر «متعذر الوصول» است مهر باطل نیست مهر معتذر است اگر مثلی بود مثل، قیمی بود قیمت؟ اینها آمدند در قسم دوم کار کردند گفتند که اگر دوتا ذمی عقد کردند «علی الخمر و الخنزیر» بعد اسلام آوردند، مقام وفا مشکل دارد تعذر وصول است تعذر وفاست، مقام عقد مشکلی ندارد، مقام وفا مشکل دارد. حالا اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت؛ خمر و خنزیر مثلی نیست چون مثلش حرام است، پس قیمی است قیمت آن را باید بدهند. اینکه گفتند که اگر دوتا ذمی هر دو مسلمان شدند یا یکی مسلمان شد مهر را قبلاً پرداخت نکردند الآن بخواهند پرداخت کنند، باید قیمت آن را بدهند.

این را نصوص ما هم «فی الجملة» تأیید کرده است براساس قاعده «الزام» که خواندیم این روایت بعد هم باید مرور کنیم که به حضرت عرض کردند کسی غیر مسلمان بود خرید و فروش خمر و خنزیر داشت این کالا در مغازه‌اش بود بعد مسلمان شد و مُرد و بدهکار هم هست، حضرت فرمود از اولیای او کسی این خمر و خنزیر را نفروشد، خود طلبکارها که ذمی‌اند و خمر و خنزیر را مال می‌دانند «یَبِيعُ دِيَّانَهُ» طلبکارها بیایند بفروشند مال خودشان را بگیرند؛^۱ این براساس قاعده «الزام» است. اگر مقام وفا مشکل داشت این تبدیل به «مهر المثل» نمی‌شود، روی نظر فقها مرحوم محقق؛ گرچه «عند التحلیل» نهایی که همگان در تکلیف شریک‌اند و اصل عقد باطل است، باید که به «مهر المثل» پردازند. این تفاوت‌هاست.

مطلب دیگر این است که اینکه مرحوم شهید می‌فرمایند این از سنخ «ضمان ید» است، این هم تام نیست. این بیان شریف را که حتماً باید ملاحظه فرمایید که دارد ضمان مهر ضمان ید است نه ضمان معاوضه، سخنی است

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۷.

باطل، زیرا ما دلیل نداریم که ضمان در اسلام دو قسم است «لا ثالث لهما»، ضمان مهر نه از سنخ ضمان ید است نه از سنخ ضمان معاوضه، بلکه «مهر المثل» باید بپردازد.

مطلب دیگر فرق است بین مقام عقد و مقام وفا، گاهی مقام عقد فضولی است مثل اینکه مال مردم را می‌فروشند، گاهی وفا فضولی است نه عقد! عقد اگر فضولی شد مثل اینکه مال مردم را فروختند، آن مالک اگر اجازه نداد یعنی رد کرد این عقد کلاً باطل می‌شود و اگر اجازه داد حالا اختلاف است که آیا اجازه کاشف است یا ناقل؟ «علی الوجهین»، «فی الجملة» یا «بالجملة» این عقد صحیح است. اما گاهی وفا فضولی است نه عقد! مثل اینکه آدم عقد کرده مالی را به ذمه بخرد این عقد صحیح است مال خودش است نیازی به اذن کسی ندارد، اما در مقام پرداخت این نسیه مال دیگری را برمی‌دارد می‌دهد؛ این وفا فضولی است، همچنان او بدهکار است و مال مردم را نداده است. اگر کسی فرشی را خرید در ذمه، این عقد صحیح است فضولی نیست؛ ولی موقع پرداخت این نسیه از مال دیگری گرفته داده، این وفا فضولی است نه عقد! اگر او مالک اجازه نداد که شخص دوباره مال حلال تهیه کند و بدهد و اگر اجازه داد «إلا و لابد» این عقد از اول صحیح بود همچنان صحیح است و فرض اینکه این اجازه کاشف است یا ناقل فرض ندارد؛ چون این اجازه به مقام وفا برمی‌گردد نه به مقام عقد! عقدش که فضولی نبود «وقع صحیحاً»، در مقام وفا مال حرام را گرفته داده ولی همچنان بدهکار است اما عقد صحیح است. اگر رد بکند وفا مردود است نه عقد! عقد همچنان صحیح است و ایشان باید از راه حلال مال را بپردازد.

پس ما یک وفای فضولی داریم که اگر کسی رد کرد خصوص این رد، ادا درست نیست باید مال را دوباره بپردازد و اگر امضا کرد که این وفا درست است ولی عقد همچنان سرجایش محفوظ است و صحیح است. یک عقد فضولی داریم که اگر شخص رد کرد که «بالکل» منهدم می‌شود و اگر اجازه داد این اجازه دو قسم است: یا کاشف

است یا ناقل. پس گاهی عقد فضولی است و گاهی وفا فضولی است، گاهی تعذر در مقام عقد است و گاهی تعذر در مقام وفاست؛ آنجا که تعذر در مقام عقد بود مستقیماً به «مهر المثل» برمی‌گردد چون «مهر المسمی» باطل است، آنجا که در مقام وفا تعذر پیدا کرد چون عقد آنها صحیح بود اگر مثلاً آمیزش شد به «مهر المثل» برمی‌گردد. بنابراین اینکه مرحوم محقق دارد: «تکفی المشاهدة»؛ یعنی از سنخ معاملات رسمی نیست که اگر مکیل است کیل، اگر موزون است وزن، معدود است عد، مسح است مساحت و متر، از آن قبیل نیست؛ «تکفی المشاهدة» ثابت می‌شود.

اما در جریان مهریه زائد، گاهی در بعضی از نصوص است که ممکن است که مهریه زائد باشد ولی صحیح باشد، برای اینکه آن شخص می‌خواهد یک کمکی به خانواده ضعیف این همسر بکند. می‌خواهد این طور پول بدهد، شاید برای او شایسته نباشد و برای آنها سنگین باشد گرفتن آن، به عنوان مهر یک چیزی زائدی را می‌دهد مهر زائد عطا می‌کند که کمکی به خانواده ضعیف باشد. این مهر زائد نیست تا بشود سفهی، این یک کار معقولی است؛ منتها حالا این را ضمیمه مهر کرده است. لکن اولی این است که طرزی در اجرای عقد مشخص بشود که این مرز مهر از مرز نخله و عطیه جدا بشود مثل کاری که امام جواد (سلام الله علیه) کرد که فرمود مهریه این مقدار است اما این مقدار من نخله دادم که این «صَدَقَاتِهِنَّ نِخْلَةً»^۱ یعنی عطا کردن، مثل کاری که نخل عسل می‌کند ما هم همین کار را می‌کنیم.

پس اولی آن است که تفکیک بشود و اگر چنانچه قصد زوج این است که یک کمکی یک مالی یک سرمایه‌ای برای خانواده زوجه‌اش بشود که آنها بتوانند زندگی را بچرخانند، این را به صورت یک مهر زائد داد این سفهی

۱. سوره نساء، آیه ۴.

نیست، این مهر سفهی نیست؛ آن مهر مقدار کمی است یا «مهر المثل» است، بقیه کمک است منتها به ضمیمه این آورده است، نه اینکه مهر سفهی باشد و مشکل داشته باشد. پس اگر این را جداگانه عطا کند مثل اینکه وجود مبارک امام جواد کرد درست است، اگر ضمیمه آن بشود یعنی نحله با مهر کنار هم یکجا ادا بشود باز هم درست است، این معقول است نه سفهی؛ ولی آنجایی که خوششان آمده برای تاریخ تولد دارند این کار را می‌کنند.

پرسش: ...

پاسخ: غرض این است که در مقام وفا چیزی که مصداق آن است طرفین باید تشخیص بدهند که مصداق اوست، ولی بعد از اینکه مشاهده انجام گرفت از آن به بعد مسامحه نیست چون دین شد.

پرسش: ...

پاسخ: در مقام وفا این است که مال مردم را بگیرد بدهد، این وفا می‌شود فضولی. ما یک بیع فضولی داریم، یک وفای فضولی. اگر کسی یک فرشی را خرید به ذمه، مال خودش است این عقد فضولی نیست؛ ولی در مقام پرداخت این نسیه که می‌خواهد بدهد مال مردم را گرفته داده، این عقد فضولی نیست این وفا فضولی است؛ اگر صاحب آن اجازه داد این وفا صحیح می‌شود و ذمه تبرئه می‌شود و اگر صاحب آن اجازه نداد، همچنان ذمه او مشغول است. یعنی اگر کسی فرشی را یکماه به نسیه خرید در ذمه، بعد از یکماه مال مردم را گرفت داد، ذمه او همچنان هست، این وفا فضولی است؛ اگر صاحب مال اجازه داد ذمه او تبرئه می‌شود، نشد ذمه او همچنان باقی است. این وفا فضولی است کاری به عقد ندارد. قبول و نکول این وفا کاری به عقد ندارد. آن عقد که آیا اجازه ناقل است یا کاشف است، آن برای خصوص عقد است.

پرسش: یعنی تصرف حرام اشکالی ندارد؟!

پاسخ: تصرف حرام که حرام است، ذمه را تبرئه نمی‌کند. وفا فضولی است و کار معصیتی کرده ولی عقد صحیح است.

پرسش: مهریه متعلق به زوجه است، اگر زوجه بخواهد با این مال می‌تواند خانواده خود را تأمین کند.

پاسخ: بله، آنها با قرینه همراه است و وقتی با قرینه همراه بود این مهر را می‌دهد که پدر او زندگی او را تأمین کند؛ همان‌طوری که خود زوج با این قرینه دارد عطا می‌کند، خانواده زوجه می‌فهمد که دارد سرپرستی او را به عهده می‌گیرد. بهتر همان راهی که وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) انجام داد که فرمود این مهر است، یک؛ این مقداری که من می‌دهم نخله است، دو؛ این مرزبندی بشود اولی است. نشد اگر به آن قصد یک چیزی برای تأمین سرمایه خانواده به آن خانواده زوجه داد این مهر سفهی نیست، این عاقلانه است می‌خواهد یک خانواده‌ای را تأمین کند منتها به بهانه مهر دارد می‌دهد؛ مهر سفهی این است که بگویند من تاریخ تولدم این است همین‌طوری بی حساب و کتاب یک چیزی را عطا بکند.

مرحوم سید مرتضی (رضوان الله تعالی علیه) آمده برابر روایت «محمد بن سنان» گفته به اینکه «إلا و لابد» مهریه باید خمس مائة درهم باشد که ملاحظه فرمودید^۱ غالب فقهاء (رضوان الله علیهم) مشکل دارند با این فرمایش سید. هم از طرفی عظمت علمی سید (رضوان الله تعالی علیه) مورد قبول همه است، هم از این طرف به اینکه این فتوایی که شما می‌دهید که «إلا و لابد» باید پانصد درهم باشد «مهر السنة» باشد و روایت «محمد بن سنان» را ذکر می‌کنید، این نه منشأ روایی دیگر دارد، نه منشأ قرآنی دارد، آن قنطار را قرآن تصریح کرد و مانند آن. شما که خبر واحد صحیح را حجت نمی‌دانید، «محمد بن سنان» گرچه مرحوم شیخ مفید فرمود: «ثقة»؛ اما مرحوم شیخ طوسی

۱. الإنتصار فی انفرادات الإمامية، ص ۲۹۲.

تضعیف کرد، این غضائری تضعیف کرد، خیلی از بزرگان دیگر مثل نجاشی تضعیف کردند، مرحوم شهید ثانی که خیلی به شدت «محمد بن سنان» را می‌گوید او «غالی مطعون» است؛ این را ایشان در مسالک نقل می‌کند که «محمد بن سنان» در اواخر عمر می‌گوید چیزی از روایت را از من نقل نکنید آنچه من گفتم، برای اینکه من از این کتاب‌هایی که در بازار خریدم نقل کردم! «اشتریت من السوق»؛ این کتاب‌ها را از بازار خریدم و نقل کردم. مرحوم شهید در مسالک می‌گوید به اینکه او ضعیف است، مطعون است و خودش هم گفته از من چیزی نقل نکنید برای اینکه من این را از این کتاب‌هایی که دست دوم و سوم در بازار خریدم نقل کردم.^۱

قبلاً هم به عرضتان رسید که بازار وراق‌ها یک بازاری بود که نسخه‌ها را می‌نوشتند و نسخه‌ها خرید و فروش می‌شد، بازاری بود آن زمان چاپخانه که نبود. اینکه می‌بینید اجازه روایی می‌گرفتند برای همین بود. بازار وراق‌ها بازاری بود که یک عده خوش‌نویس بودند کاغذ داشتند قلم داشتند می‌نوشتند برای دیگران و پول می‌گرفتند و نسخه‌ها هم رد و بدل می‌شد. آنها که دست به جعل بودند که چیزی را کم بکنند چیزی را زیاد بکنند راوی اضافه بکنند روایت اضافه بکنند در همین بازارها انجام می‌شد که الآن هم مشکلاتی هست در بازار است بعضی از آقایان خیال کردند که مشکل فعلی مشکل فقهی یا علمی است هیچ یعنی هیچ! به لطف الهی نهادهای علمی فراوانی در حوزه هست، یک؛ بزرگان و فقهای بزرگ در حوزه هستند، دو؛ هیچ یعنی هیچ! هیچ مشکلی که فعلاً دامنگیر این مملکت شد به «فقه» برنگی‌گردد، همه‌اش مشکل عملی است همه‌اش حکم شرعی‌اش معلوم است منتها یا اختلاس است یا نجومی است یا کم‌فروشی است یا گران‌فروشی است یا احتکار است. هیچ به نحو سالبه کلیه حواستان جمع باشد اشکالی که در بازار هست به «فقه» برنگی‌گردد، به عظمت حوزه برنگی‌گردد!

۱. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۶۹.

یک بیان نورانی در سوره مبارکه «القیامة» است که فرمود اینها فکر می‌کردند که مثلاً قیامت نیست: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^۱ ما خودمان خلق کردیم. الآن هفت میلیارد بشری که هستند هر کدام از اینها یک سبابه دارد، هفت میلیارد سبابه، این هفت میلیارد سبابه دوتا سبابه شبیه هم نیست؛ لذا امضا را می‌شود جعل کرد اما انگشت مهر را نمی‌شود جعل کرد، این خداست! ﴿وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْأَوَانِكُمْ﴾^۲ آیت الهی است، این خداست! فرمود ما خودمان خلق کردیم. فرمود اینها هیچ مشکل علمی ندارند که می‌گویند قیامت چگونه قیام می‌کنند؟ ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾، فقط مشکل اینها عملی است که ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۳؛ اینها شبیه عملی دارند، نقد عملی و مشکل عملی دارند! شبیه علمی ندارند شهوت عملی دارند می‌خواهند که جلویشان باز باشد، جلویش اگر باز باشد ما بعد می‌بندیم. فرمود اینها مشکل علمی نمی‌توانند داشته باشند، برای اینکه ما خودمان خلق کردیم.

شما اگر تسبیح دست بگیرید تمام اشکالات را صد بار هم بشماري یک دانه به حوزه برنی‌گردد؛ اگر رباست که همه گفتند حرام است، اگر احتکار است همه گفتند حرام است، اگر ارزفروشی است که همه گفتند حرام است، اگر اختلاس است همه گفتند حرام است، اگر بی‌عرضگی است همه گفتند بد است. پس هیچ اشکالی به حوزه برنی‌گردد. اگر یک سؤال علمی باشد فقهای بزرگی هستند در حوزه، نهادهای بزرگی هستند جواب بدهند، سؤال بکنند جواب می‌گیرند. مشکل ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾؛ فرمود شهوت عملی است که بازار را به این روز در آورده نه شبیه علمی!

۱. سوره قیامت، آیه ۴.

۲. سوره روم، آیه ۲۲.

۳. سوره قیامت، آیه ۵.

آنجا هم وجود مبارک حضرت این کار را کرده، فرمود حالا ما این مقدار را می‌دهیم که وضع زندگی خانواده‌تان درست بشود. اینها در تحلیل نیت فرق می‌کنند. چندین روایت است که آنها مهریه اضافه کردند و همه آن روایات را بزرگان علیه مرحوم سید مرتضی نقل کردند. اینکه اجازه روایی می‌گرفتند برای همین جهت بود چون بازار وراق‌ها بازار جعل بود. الآن به عنوان یک تبرک است که اجازه روایی بگیرند از استاد؛ اما چون قبلاً بازار وراق‌ها بازار جعل و خرید و فروش سند، خرید و فروش راوی، خرید و فروش روایت جعلی فراوان بود، این طلبه‌ها هر کدام آنها این نسخه را داشتند خدمت استاد می‌رفتند استاد می‌خواند اینها گوش می‌دادند تصحیح می‌کردند، هر روز یعنی هر روز کنار صفحه می‌نوشتند «بلغ قبلاً»، «بلغ قرائه»؛ یعنی ما تا اینجا خواندیم تا اینجا قرائت شد تا اینجا مقابله کردیم تا اینجا تصحیح کردیم. کتاب که تمام شد اجازه روایت می‌گرفتند. این بزرگوار می‌گفت این کتاب و این رساله که چندتا روایت دارد اولش این است وسطش این است آخرش این است در فلان ایام فلان طلبه پیش ما خواند ما اجازه دادیم به او، با اینها کلینی پیدا شدند «بلغنی روایه»، «بلغنی قبالة» این طور پیدا شد.

مرحوم شهید ثانی می‌گوید که «محمد بن سنان» می‌گوید که من از کتاب‌هایی که دست‌فروش‌ها داشتند خریدم. «بلغ قبلاً» و «بلغ مقابله» و «بلغ قرائه» و مانند اینها نبود، این را ایشان نقل می‌کند. البته مرحوم بحر العلوم از ایشان حمایت می‌کنند در همان الفوائد الرجالية می‌گوید چون ایشان فضائل فراوانی را برای اهل بیت (علیهم السلام) نقل کردند، آن روز این فضایل خیلی قابل هضم نبود می‌گفتند او غالی است، الآن برای کسانی که محققان در علوم عقلی‌اند، مسئله «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِکُمْ یَخْتِمُ»^۱ کاملاً حل شده است. اما آن روزها می‌گفتند این غلو است این با توحید سازگار نیست. خیلی فرق کرد علم خیلی پیشرفت کرد که اینها مربوط به نظام فعلی است در نظام فعلی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵.

حرف اول را به اذن خدا انسان کامل می‌زند. همان‌طوری که الآن ما این بحث‌ها فقهی را داریم برای ما حل شده است، آن «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ» و مانند آن برای ما حل شده است کاملاً، این غلو نیست. اگر آدم بداند که مرحله فعل کجاست مرحله وصف کجاست مرحله ذات کجاست، آن دوتا منطقه، منطقه ممنوعه است این منطقه، منطقه امکان است، کاملاً برای او «بَيْنَ الرُّشْدِ» است «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ» و مانند آن؛ اما آن روز اینها حل شده نبود می‌گفتند این غلو است. مرحوم بحر العلوم در الفوائد الرجالية دارد به اینکه این «محمد بن سنان» چون روایاتی در فضایل اهل بیت (علیهم السلام) نقل می‌کند، او را مروی به غلو کردند که او غالی است و او را طرد کردند.

«علی‌ای حال» این فرمایشی که مرحوم شهید ثانی در مسالک از ایشان نقل می‌کند اگر درست باشد به هر حال نمی‌شود به روایت ایشان عمل کرد.

این روایت «يَبِيعُ دِيَّانَهُ» هم که در وسائل جلد هفدهم صفحه ۲۲۷ فرمود: «أُسْلِمَ رَجُلٌ وَلَهُ خَمْرٌ وَخَنَازِيرٌ ثُمَّ مَاتَ وَهِيَ فِي مِلْكِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ» حضرت فرمود: «يَبِيعُ دِيَّانَهُ»، این با قاعده «الزام» باید حل بشود.

«و الحمد لله رب العالمين»